

ماجرای اول



ملیکا تا نگاهش به روان نویس قرمز افتاد، چشم‌هایش برق زد.

- «چه روان نویس قشنگی!»

فوری خم شد؛ آن را برداشت و هیجان‌زده به دوستش گفت: «امروز صبح تصمیم داشتم از مغازه خودکار قرمز بخرم، اما یادم رفت؛ در عوض یک روان نویس قرمز پیدا کردم!

هدی گفت: «اما این که مال تو نیست! زود برو این را داخل

جعبه‌ی اشیای پیدا شده بگذار تا به دست صاحبش برسد».

ملیکا روان نویس را در کیفش گذاشت و گفت: «این را که خودم هم می‌دانم، معلوم است که این برای صاحبش است. من فقط برای امتحان ریاضی از آن استفاده می‌کنم و بعد از امتحان، فوری روان نویس را در همان جعبه می‌گذارم».

هدی گفت: «نمی‌شود!»

ملیکا ادامه داد: «ای بابا! خیلی سخت‌گیر هستی. من بیشتر از خودکار آبی‌ام

استفاده می‌کنم. از این روان نویس فقط برای خط‌کشی و رسم

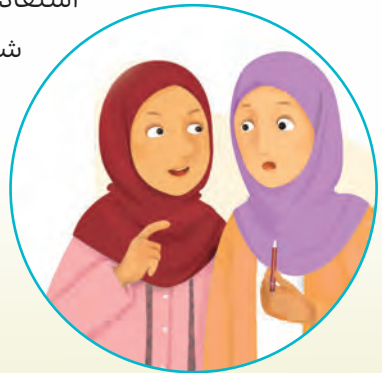
شکل‌ها استفاده می‌کنم تا برگه‌ی امتحانی‌ام قشنگ‌تر

شود؛ همین! با روان نویس، شکل‌ها زیباتر و پررنگ‌تر

کشیده می‌شود».

هدی گفت: «وقتی این روان نویس مال شما نیست،

حتی یک خط کوچک هم با آن نمی‌توانی بکشی!»



ماجرای دوم



کریم که کوچک‌ترین عموی اکبر است، دیروز به خانه‌ی آنها آمد. پدر و مادر اکبر رفته بودند بازار.

کریم به اکبر گفت:

«اکبر جان! اگر می‌شود دوربین فیلم‌برداری پدرت را برایم بیاور. فردا با دوستانم می‌خواهیم برویم کوه‌نوردی!

می‌خواهم از کوهستان‌های اطراف شهر فیلم بگیرم. دوربینتان خیلی عالی است.»

اکبر با تعجب گفت: «عموجان! دوربین پدرم مال خودش که نیست؛ دوربین اداره است. پدرم هنگام مأموریت‌های کاری از آن استفاده می‌کند.»

کریم گفت: «فقط یک روز آن را می‌خواهم. قول می‌دهم به خوبی از آن مراقبت کنم و حتی یک خط هم به آن نیندازم.»

- «البته پدرم خودش بهتر می‌داند؛ ولی من مطمئنم بابا قبول نمی‌کند.»

- «از کجا می‌دانی؟»

- «چون روز جشن تولد من با تلفن همراهش فیلم گرفت. وقتی به او گفتم چرا با دوربین فیلم نمی‌گیری؟ گفت:

از دوربین اداره نباید استفاده‌ی شخصی کرد.»



ماجرای سوم

کنار خیابان پر از صندوق‌های میوه بود. من و حسن از خیابان رد شدیم تا کمی انگور بخریم. کنار یکی از فروشندگان رفتیم و من کیسه‌ی نایلونی را از او گرفتم. حسن گوشه‌ای ایستاد و من کنار صندوق‌ها رفتم. همه جور انگور داشت؛ ریز، درشت، سبز، سیاه، قرمز و ...

خوشه‌ای را برداشتم تا داخل کیسه بگذارم؛ با خودم گفتم:

«بهتر است امتحان کنم ببینم شیرین هست یا نه؟»

یک دانه داخل دهان گذاشتم؛ شیرین نبود! سراغ صندوقی دیگر رفتم و باز یک دانه دهانم گذاشتم؛ آن هم شیرین نبود. از صندوق انگورهای سیاه هم یک دانه در دهان گذاشتم؛ آن هم شیرین نبود.

به طرف فروشنده رفتم.

- «آقا بفرما این نایلون را بگیر. انگورهایتان شیرین نیست».

فروشنده هم چیزی نگفت. به حسن گفتم:

«برویم جای دیگر، اینجا شیرین نیست».

حسن گفت: «پولش را دادی؟»

تعجب کردم.

- «پول چی؟ من که انگور نخریدم!»

حسن ادامه داد: «آن چند دانه‌ای که در دهانت گذاشتی چطور؟ باید فروشنده راضی باشد»!



برایم بگو

احساس شما از اینکه ببینید شخصی بدون اجازه از وسایل دیگری استفاده می‌کند،

چیست؟ ناراحت می‌شوم.

با او چه برخوردی می‌کنید؟ چرا؟ **به او تذکر میدم که این کار نادرست است**

و باید از صاحبش اجازه بگیرد.

۱- خاطره‌ای از شهید حسن شوکت پور

* مادر مریم فراموش کرده بود ظرف نذری همسایه را به آنها بازگرداند. استفاده از ظرف همسایه برای کارهای آشپزی در منزل **بدون اجازه ی صاحبش درست نیست و باید فوراً ظرف را به صاحبش برگرداند.**

* سعید از نانوائی برگشت. نان ها را درون سفره گذاشت و دوباره آنها را شمرد. برای بار سوم شمرد. اشتباه نکرده بود. نان ها ۱۱ تا بود؛ اما او فقط پول ۱۰ نان را داده بود. با خودش گفت: **باید دوباره به نانوائی بروم و پول یک نانی را که اضافه با خود آورده ام بپردازم.**

* پارچه های بریده شده ی همسایه ها، کنار چرخ خیاطی مادر برای دوختن آماده بود. سارا از پارچه های اضافی چند تکه برداشت و به سمیه گفت: با اینها برای عروسکم لباس بدوز. سمیه گفت: **امکان ندارد. باید اول از صاحب پارچه ها اجازه بگیریم بعد استفاده کنیم.**

* امروز پالتوی خود را در مدرسه گم کردم؛ همه جا را گشتم، ولی آن را پیدا نکردم. از اینکه بچه ها بشنوند یک کلاس پنجمی لباسش را گم کرده است، خجالت می کشیدم. بزرگ ترهایم هم ممکن بود از شنیدن ماجرا عصبانی شوند. یک پالتو روی جالباسی یکی از کلاس ها توختم را به خود جلب کرد. هیچ فرقی با پالتوی من نداشت ولی مطمئن نبودم مال من باشد، **اول بایستی تحقیق کنم. اگر پالتوی من نبود. نبایستی آن را بردارم.**

ببین و بگو

کدام یک جزء اموال عمومی است؟ چرا؟ همه ی آن ها- زیرا متعلق به تمام مردم است
و همه حق استفاده از آن ها را دارند .



بهترین راه های استفاده از هر یک از این اموال عمومی چیست؟ باید در حفظ و نگهداری
از آنها کوشا باشیم .
اگر هر یک از اینها جزء اموال شخصی شما یا خانواده تان باشد از آنها چگونه
استفاده می کنید؟
در نگهداری از آن ها دقت می کنیم تا آسیب نبینند و کثیف و خراب نشوند .

تدبّر کنیم

این آیه را بخوانید:

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ

وای بر کم‌فروشان

سوره‌ی مطفّین، آیه‌ی ۱

«کم‌فروشی» به چه معناست؟ اگر فروشنده‌ای کمتر از پول کسی به او کالایی بفروشد، به اینکار کم‌فروشی می‌گویند.
این آیه با موضوع درس چه ارتباطی دارد؟
نباید حق مردم را ضایع کرد و کمتر از حقشان به آنها چیزی داد.

